

روح دموکراسی:

چگونگی ایجاد دموکراسی های عملی و کارآمد

لاری دیاموند

مؤسسه هوور و انستیتیوی فریمن اسپوگلی برای مطالعات بین الملل، دانشگاه استنفورد

مقاله در یک نگاه

- علیرغم رکود دموکراتیک اخیر، دموکراسی هنوز بعنوان یک ارزش جهانی است که الهام بخش مردم در سراسر دنیا است.
- کشورهای بزرگ سلطه جو بعید است که در آینده ای نزدیک به دموکراسی های تمام عیار تبدیل شوند.
- احیای دموکراسی جهانی باید از اصلاحات عمیق در دموکراسی های نوپا و شکننده ناشی شود.
- به منظور آنکه کشورها به دموکراسی های لیبرال تبدیل شوند باید در جهتی فراتر از برگزاری صرف انتخابات گام بردارند و اصلاحات سازمانی را بکار برند.

مقدمه:

طی سه دهه گذشته جهان دچار تغییر و تحول شده است. در سال 1974 تقریباً سه چهارم کل کشورها حکومت دیکتاتوری داشتند. امروزه بیش از نیمی از آنها دموکراسی دارند. اما کودتای سال 1999 در پاکستان به عنوان پیشرو امری متفاوت بود. این کودتا زمانی روی داد که موج سوم ایجاد دموکراسی ظاهراً در اوج خود بود و این کودتا بازتاب مشکلات عمیق و ریشه دار حکومت بود که اکثر دموکراسی های جدید و شکننده دیگر نیز با آن دست به گریبان بودند. از آن زمان رکود دموکراتیک بر اکثر بخش های حیاتی دنیا از جمله روسیه، ونزوئلا یا نیجریه تأثیر گذاشته است.

علیرغم این ناکامی ها، تمایل نسبت به دموکراسی در سراسر دنیا بطور عمیق در جریان است. هیچ رقیب جهانی برای دموکراسی به عنوان مدل جامع و کلی حکومت وجود ندارد. کمونیسم از بین رفته است. قانون نظامی در همه جا مورد پذیرش نیست و فقط به عنوان یک مصلحت موقتی برای برقراری مجدد نظم یا پاکسازی حاکمان فاسد تحمل می شود. دولت های تک حزبی عمدتاً ناپدید شده اند. تنها مدل مبهمی از یک دولت اسلامی مورد توجه ایدئولوژیکی و اخلاقی است و این مدل فقط مربوط به بخش کوچکی از جوامع دنیا است. تنها نمونه ای از یک حکومت اسلامی که بطور فزاینده ای دچار تحریف، فساد، بی اعتباری و عدم مشروعیت است جمهوری اسلامی ایران می باشد که مردم خود آنجا شدیداً تمایل دارند که شاهد آن باشند که این حکومت با یک شکل حکومتی واقعاً دموکراتیک جایگزین شود.

اما واقعاً دموکراسی چگونه و چرا پیشرفت می کند؟ آیا واقعاً این امکان وجود دارد تا جوامعی آزاد و دموکراتیک را در سراسر دنیا ایجاد نمود؟ انجام این کار مستلزم چیزی بیشتر از ایجاد ساختارهای سیاسی جدید است. این کار نیازمند ایجاد هنجارهای جدیدی است، همانگونه که گاندی آنرا «تعویض قلب» می داند. ساختارهای دموکراتیک در صورتی که مردم نخواهند اصول اساسی دموکراسی را ارزش گذاری کنند صرفاً بصورت رونماهایی خواهند بود. نیروهای ساختاری و تاریخی محض به سادگی و به تنهایی تقدیر دموکراسی را رقم نمی زنند. دموکراسی به عنوان پیامد منازعه، استراتژی، مهارت، بصیرت، شجاعت، ایمان و اعتقاد، مصالحه و انتخاب هایی است که بازیگران انسان انجام میدهند. به منظور تحریک یک شکوفایی دموکراتیک احیا شده باید بر حکومت خوب، اجرای قوانین، امنیت،

حفاظت از حقوق فردی، جامعه مدنی پرطراوت و چالاک و شکوفایی اقتصادی مشترک تاکید نوینی داشت. تنها بعد از این، روح دموکراسی تضمین خواهد شد.

فراز و نشیبهای دموکراسی

در اواسط سال 1970 شما باید يك آدم خیالباف و سرخوش می‌بودید اگر باور داشتید که طی ربع قرن آتی اکثر کشورهای دنیا دموکراتیک می‌شوند. بخشی از این بدبینی ناشی از اهمیت و برجستگی تئوری مدرنیزه شدن بود، که مؤید یک همبستگی و رابطه دوجانبه قوی بین دموکراسی و سطح توسعه اقتصادی بود.

در آن زمان اکثر دموکراسی‌های دنیا در کشورهای پیشرفته صنعتی غربی بودند. و با این حال در سال 1974 از 110 حکومت غیر دموکراتیک 63 کشور بالاخره دچار تحول و تغییر به دموکراسی شدند. موج دموکراتیک بصورت پدیده‌ای جهانی توسعه یافت. امروزه نه تنها کشورهای ثروتمند غربی، کشورهای دموکراتیک هستند بلکه تاکنون 90% از حکومت‌های آمریکای لاتین و کارائیب، تقریباً دو سوم از کشورهای قبلی کمونیستی و دو پنجم یا بیشتر از آن در کشورهای آسیایی و آفریقایی دموکراتیک هستند. چگونه دنیایی که ظاهراً آنقدر طبیعی و حتی اجتناب‌ناپذیر به صورت استبدادی و سلطه‌گر بود در سال 1975 بطور غالب و مسلط دموکراتیک گردید؟

زمانی که جنبش نیروهای مسلح با تقریباً 50 سال دیکتاتوری در 25 آوریل 1974 در پرتغال سرنگون شد، بی‌تردید کسی انتظار نداشت که این امر مفهوم بسیاری برای آینده دموکراسی خواهد داشت. اما دموکراسی طی ربع قرن بعد از انقلاب پرتغال به شکوفایی رسید. این شکوفایی که ساموئل پی هانتینگتون آنرا موج سوم توسعه دموکراتیک جهانی می‌نامد بیانگر روح دموکراسی بود. طی سالهای 1980 و 1990 دموکراسی به Zeitgeist تبدیل شد که معنی لفظی آن روح زمانه است.

اما اخیراً پیشرفت دموکراتیک در سراسر دنیا دچار مشکل شده است.

اگر چه شکوفایی دموکراتیک دستخوش رکود شده است، هنوز هم پتانسیل و نیروی محرک قابل ملاحظه‌ای برای پیشرفت دموکراتیک در دنیا وجود دارد. ارزش‌ها و آرمان‌های دموکراتیک بطور فزاینده‌ای جهانی می‌شوند. اگر ما به علل توسعه دموکراتیک در دنیا نگاهی بیاندازیم، خواهیم دید عواملی که به شکوفایی دموکراتیک منجر شدند هنوز هم بسیار پویا

هستند. چالش‌های اصلی این است که آیا دموکراسی‌های جدید می‌توانند آنچه را که مردمشان انتظار دارند برحسب توسعه و حکومت قانونی و شایسته ارائه دهند، و آیا ثروتمندان که دموکراسی‌ها را ایجاد کرده‌اند می‌توانند خرد، اراده و آرمان‌ها را گرد هم آورند تا تلاش‌های خود را به منظور ترویج دموکراسی تقویت و احیا نمایند.

چالش ایجاد دموکراسی‌های عملی و کارآمد

سومین موج، احساس سرخوشی و غرور درباره بهره‌ها، چشم‌اندازها و پیشرفت‌های روز افزون دموکراتیک جهانی را موجب شد. اگر دموکراسی تا این حد سریع پیشرفت کرده است چرا نمی‌تواند در همه جا گسترده شود؟ رکود دموکراتیک اخیر این خوش‌بینی را کاهش داده است اما در اصل امکانات گسترده دموکراسی را تکذیب نمی‌کند. از جمله این احتمال که کل دنیا می‌تواند دموکراتیک شود با این حال دموکراتیک شدن کل دنیا کافی نیست. سوالات مهم تر این است که آیا کشورهای دموکراسی دارند بصورت دموکراتیک باقی می‌مانند و آیا می‌توانند به سطحی از دموکراسی دست یابند که مردمشان داشتن آنرا بعنوان یک ارزش تلقی کنند؟

اکثر دموکراسی‌های جدید در سراسر دنیا به گونه‌ای بسیار ضعیف اجرا می‌شوند و در حقیقت کاملاً غیر لیبرال هستند. اگر اصلاً بتوان آنها را دموکراسی نامید. بلکه آنها انتخابات رقابتی دارند حتی هیچ قطعیت واقعی درباره آنکه کدام حزب در قدرت برنده می‌شود وجود ندارد، حتی در زمینه تغییر قدرت نیز این گونه است اما برای اکثر جمعیت، دموکراسی یک پدیده سطحی یا حتی غیر محسوس است. آنچه که اکثر شهروندان واقعاً تجربه می‌کنند تلفیقی از یک حکومت پریشان‌کننده است: نیروهای پلیس فاسد، تسلط اولیگارشیک (اندک سالاری) محلی، بوروکراسی‌های دولتی ناکارآمد و بدون صلاحیت، قوه قضاییه فاسد و غیر قابل دسترس، نخبگان حکومتی طرفدار پول که از حکومت قانون مغرور هستند و کس دیگری را بجز خود به حساب نمی‌آورند.

در نتیجه مردم به خصوص در لایه‌های پایینی جامعه که در اکثر دموکراسی‌های جدید اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند فقط نام شهروند را دارند. کانال‌های معنادار اندکی برای مشارکت و صدای آزاد آنها وجود دارد. انتخابات وجود دارد اما صحنه منازعه بین احزاب فاسد و پیروان آنها است که فقط اسماً به منافع عمومی خدمت می‌کنند. پارلمانها و

دولتهای محلی وجود دارند اما نماینده کل ساختارهای تشکیل دهنده جامعه نیستند. قانون اساسی وجود دارد اما قانونگرایی نیست. تعهد به اصول و محدودیت ها در قانون مقدس، رعایت نمی شود. دموکراسی در مفهوم رسمی وجود دارد اما مردم هنوز از نظر سیاسی آزاد نیستند. در نتیجه این تردیدگرایی عمومی گسترده، حتی بدبینی و سرخوردگی نسبت به دموکراسی وجود دارد.

بنابر این چگونه دموکراسی های جوان می توانند در راستای این امید گام بردارند که سیستم های سیاسی بالغ تر، بادوام و مؤثرتر را ایجاد کنند؟ در این جا توجه به این نکته مفید است که با دقت در یابیم برای کشوری که دموکراسی نامیده می شود چه چیزی ضروری است؟ از نظر اکثر افرادی که در دموکراسی زندگی می کنند یا باور دارند که در دموکراسی زندگی می کنند، این واژه به قدری قابل درک است که ساده به نظر می رسد. اما تحلیل های دقیق تر نشان داده است که دموکراسی ها از نظر عمق متفاوت هستند و در واقع در میان دو لایه وجود دارند: دموکراسی انتخاباتی "لایه نازک یا حداقلی" و دموکراسی لیبرال "لایه ضخیم یا حداکثری".

دموکراسی انتخاباتی در برابر دموکراسی لیبرال

در سطح حداقل اگر مردم بتوانند رهبران خود را در انتخاباتی عادلانه، آزادانه و منظم انتخاب نموده یا تعویض کنند این یک دموکراسی انتخاباتی است. نامگذاری یک سیستم سیاسی بعنوان دموکراسی بدین مفهوم نیست که این سیستم خوب و قابل تحسین است یا اینکه لازم نیست دیگر نگران ارتقای بیشتر آن باشیم. این عبارت صرفاً بدین مفهوم است که اگر اکثریت مردم بخواهند در رهبران و سیاستها تغییری ایجاد کنند و بتوانند بطور مؤثر طبق قوانین آنرا سازماندهی کنند، می توانند تغییری ایجاد کنند.

اما دموکراسی های انتخاباتی عمدتاً در زمینه کیفیت خود متنوع هستند. انتخابات رقابتی و نامعین یا حتی تغییر احزابی که در قدرت هستند همراه با سوء استفاده های جدی از حقوق انسانی، محدودیت های قابل توجه در آزادی در اکثر حیطه های زندگی، تبعیض بین اقلیت ها، اجرای قوانین بطور ضعیف، دستگاه قضایی ناکارآمد یا مصالحه جو، فساد فزاینده، نواحی انتخاباتی با تنظیم غیر عادلانه حوزه های انتخاباتی به نفع یک حزب یا گروه، تسلط دولت بر رسانه های جمعی و گسترش جرم و خشونت می باشند.

رقابت درست براي تعيين فردي كه حكومت مي‌كند تضمين‌كننده سطوح بالاي آزادي،
بوابري، شفافيت، عدالت اجتماعي يا ساير ارزشهاي ليبرال نيست. دموكراسي انتخاباتي كمك
مي‌كند تا اين ارزشها بطور قابل تحقق ايجاد شوند اما به مفهوم تضمين آنها نيست. زماني كه
ما از دموكراسي سخن مي‌گوئيم بايد در اندیشه تحقق آن در سطح بالاتر باشيم تا به 10
مشخصه دموكراسي "ضخيم" دست يابيم.

زماني كه اين موارد در مقياس اصلي وجود داشته باشند ما آنرا سيستمي با دموكراسي
ليبرال مي‌ناميم. در حدود و جايي كه اين موارد بطور عمده از بين بروند- اگر اصلا
دموكراسي وجود داشته باشد- بصورت دموكراسي غيرليبرال خواهد بود. يا ممكن است
انتخابات چندحزبي منظم و نهادهاي رسمي ديگري از دموكراسي مانند مجلس ملي، نظام
دادگاه، قانون اساسي و نظاير آن وجود داشته باشند اما مردم قادر نيستند به رهبراني كه
خارج از قدرت هستند رأي دهند زيرا نظام بصورت انحصاري است. بنا بر اين کشور
دموكراسي كاذب دارد.